



۲۰۱۵/۰۶/۱۱



محمد ولی آریا

نگاهی گذرا بر مکاتیب و بیانات سردار محمد داؤد

قسمت اول

با آنکه امروز معمول شده، نقد و نظر بر نوشتار و افکار اشخاص، با احتیاط و وصف های بی لزوم، آغاز می شود، نه به این علت که، شرط ادب رعایت گردد، بلکه به این دلیل که خویشتن را از تاخت و تازهای شخصی و کودکانه آتی، حفاظت نمایند، که حق هم دارند. اما مشکل این شیوه در آن است که، استقامت نظر و بررسی مسائل مهم را در هاله ای از ابهام می پیچاند. لذا میخوام معذرت خویش را از ابتداء در عدم مراعات این شیوه به هموطنان ابراز کنم.

در صحبت کنونی، مطمع نظر ما بررسی نامه ها و بیانات سردار محمد داؤد است، که دوستان، متن آنرا در پورتال وزین افغان جرمن، مطالعه کرده اند.

ما به یقین می دانیم، هر زمانی که راجع به کودتای ۲۶ سرطان، و فرمانده آن، صحبت می کنیم، عده ای از هموطنان، یک احساس ضدیت قبلی را نسبت به رژیم کودتا و حامیان آن، در گفتار ما انتظار می برند. جای هیچ تردید نیست که ما رهروان جنبش مترقی دیموکرات، عمیق ترین جراحات را از آن رژیم در قلب خویش داریم، و حق هم داریم با تمام وجود، فریاد تظلم و حق خواهی بلند کنیم. اما ضدیت ما با رژیم کودتای سرطان و کلیه رژیم های کودتائی بعد از آن، یک خصومت شخصی و نفسی نیست. ضدیت ما با این رژیم ها، بر اساس تضاد در پرنسپ ها و اصول است. در ضدیت با کردار ضد منافع و مصالح ملی چنین رژیم هاست. خصومت در کشتن میوندوال نیست. چه میوندوال از همان روزیکه در راه مردم قدم گذاشت، می دانست که در حاکمیت های استبدادی و ضد دیموکراتیک و مطلقه، زندان و شکنجه و مرگ، یکی از دو سرنوشت محتوم، برای یک مجاهد و مبارز ملی است.

ضدیت ما با چنین رژیم ها، در کشتن و زجر و زندان فرزندان آزادیخواه، مردم دوست، ترقی خواه، کار آمد و به درد خور ملت افغانستان، چون میوندوال است.

بنا بر آن نقد و بررسی ما از این رژیم ها، به خاطر توضیح و تشخیص، اهداف، هویت و دیدگاه های آشکار و پنهان آنها، به مثابه تذکاری به نسل موجود، و هشدار به نسل فرداست.

با آنکه در این راستا، آگاهان مسائل صحبت های جالبی ارائه کرده اند، که با مطالعه آنها به روشنی دیده می شود که این بحث، دو جهت کاملاً متفاوت را دنبال میکند. یکطرف، حقایق جدیدی را روشن کردند و واقعیت های دردناکی را باز گفتند و طرف دیگر با جملات بلند بالا و توصیف های تحقیق مآبانه، نه کرسی فلک را زیر پای رهبر کودتای

د پانو شمیره: له ۱ تره

افغان جرمن آنلین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

پاډونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هبله من یو خپله لیکنه له رالیرولو مخکې په خیر و لولئ

سرطان گذاشتند، مگر متأسفانه در محکمه وجدان و در پیشگاه خرد مؤفق به برائت نشدند. به گفته خانم اندیشمند، ملالی موسی نظام، هر قدر بیشتر بر این داستان دست یازیدند، جز اشمئزاز از آن بر نخاست.

اما با دسترسی به یک سلسله مکاتیب و بیانات که اخیراً انتشار یافته است، ما به واقعیت های دیگری استشعار یافتیم که نپرداختن به آنها را باعث اختلال و سرسام سیاسی در آینده پنداشتیم، لذا این صحبت را از نامه های سردار محمد داؤد به پادشاه افغانستان آغاز می کنیم.

۱- نخست سوال این است که آیا این مکاتیب، عیناً همان مکاتیبی است که سردار محمد داؤد در چند ماه اخیر دوران صدارتش به شاه فرستاده است؟ زیرا به قول آقای کاظم این مکاتیب تا بعد از کودتای سرطان، در دسترس، قرار نداشت، که واضحاً انتشار آن، بعد از کودتا، صرفاً به دلیل بر حق جلوه دادن کودتا بوده، و علت شبهه ما آنست که، این نامه ها که چند ماه قبل از برکناری سردار محمد داؤد ارسال شده اند، گویای چند واقعیت است؛ یا آنکه سردار محمد داؤد میدانست که سلطنت تصمیم برکناری او را دارد، و حتی میدانست که در قانون اساسی جدید، مسأله عدم اشتراک خاندان سلطنت، در وظایف حکومتی مطرح می شود، زیرا به صراحت میگوید که «این طرز حکومت برای طبقات منور چندان خوش آیند نیست و خسته شده اند، (رژیم سلطنت مطلقه و حکومتی که خود نه سال صدراعظم خود مختار آن بود) و برای بنده، که منسوب به خاندان هستم، این طرز بعد از این قابل دوام نیست». اما آنچه به تعقیب آن می افزاید، حایز اهمیت است که می نویسد «از طرف دیگر، به صورت مستقیم و غیر مستقیم، منسوب به خاندان، کار دار و یا بیکار، خورد و کلان، امتیازاتی به خود قایل هستند و این چیز را یک حق مثبت و طبیعی خود میدانند. قوانین مملکت هرچه باشد در نظر آنها بیش از چند کلمه بی معنی ارزش دیگر ندارد و غیره و غیره... پس باید باهمه مطابق قانون رفتار کرد».

در این متن، یک تناقض آشکار در تحلیل به نظر می خورد، بدین معنی که، کسانی که خواهان حفظ امتیازات خاندانی هستند و از اقتدار مستقیم و یا غیر مستقیم برخوردارند، و قانون را نا دیده می انگارند، و آنرا کلمات بی ارزش می پندارند، پس چگونه می توان با چنین کتله مقتدر بی پروا و مافوق قانون، مطابق قانون رفتار کرد، به خصوص وقتی در بالا میگوید که، او نیز منسوب به همین خاندان است، و این وضع برای او قابل دوام نیست. جز آنکه این تناقض و ابهام، مولود یک هدف مکتوم باشد، و آن اینکه، میداند که سلطنت او را کنار میزند و راه او را بر قبضه دوباره قدرت، قانوناً می بندد، که غیر مستقیم میگوید، قانونی که اعضای خاندان سلطنت را از امتیازات آنها محروم کند، در نظر آنها چند کلمه بی معنی است، لذا باید باهمه مطابق قانون رفتار کرد. یعنی، به آنها نیز مثل هر فرد دیگر، حق اشتراک در حکومت داده شود.

اگر چنین باشد، دیگر تحول طلبی ناوقت سردار محمد داؤد برای آینده، ارزش خود را می بازد، و مبرهن می گرداند که ادعای تحول اجتماعی و دیموکراسی مطابق میل خودش، جز یک تلاش برای بقا و دوام قدرت در ید وی، چیزی دیگری نبوده است.

د پانوی شمیره: له ۲ تره

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلپکنی د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولئ

اگر این پاراگراف را بعد از کودتای سرطان، درج مکتوب کرده است. در آن صورت که این مکاتیب از اعتبار ساقط اند.

اگر کسی ادعا کند که هدف وی، حاکمیت قانون بر همه است، تا اعضای خاندان را از خودسری و بی توجهی به قانون باز دارد، باید گفت که او خود مقتدر ترین و کارساز ترین فرد خاندان سلطنت بود که همه امتیازات و القاب، کرسی های خود را بر اساس این پیوند خویش بدست آورده بود، که شکایت ناوقت از دیگران، یا هیچ دلیل و منطق ندارد، یا آنکه برف های سرد و منجمد و گزنده اقتدار گذشته خویش را بر بام دیگران انداختن است. که این شرط انصاف نیست.

۲- جست و جوی نیات واقعی سردار محمد داؤد در ارسال این نامه هاست، او میگوید «به عقیده من جریانات عصر و زمان، تحولی را ایجاب میکند... پس تصور می کنم عملی ساختن همچو یک مفکوره اگر بوقت و در یک فضای نسبتاً مساعد تر صورت بگیرد، تاثیر آن عمیقتر و انعکاسات آن خوبتر خواهد بود از این لحاظ بنده همین موقع را برای شروع این کار به وقت و بجا میدانم».

در مورد تحول اجتماعی مورد نظرش می گوید: «اما باید دانست که انکشاف اقتصادی افکار و ذهنیت های جدید اجتماعی را حتماً با خود آوردنیست... و اگر در قسمت حیات معنوی... توجه و سنجش عمیق بعمل نمی آید... موازی با پلان اقتصادی، پلان تحول اجتماعی طرح و عملی نمیگردد، روزی خواهد رسید که موازنه به کلی بر هم بخورد». سوال اینست که آیا واقعاً سردار محمد داؤد خواهان یک تحول اجتماعی بود، ولی پادشاه نمیخواست؟ در حالیکه واقعیت بهیچ صورت مؤید این گفتار و نیت سردار محمد داؤد نیست، چه بمجرد کنار رفتن وی از صدارت، قانون اساسی جدیدی مطرح شد و آزادی های دیموکراتیک، خواه صادقانه و یا غیر صادقانه، در آن مطرح گردید که نشان میدهد که شاه، با تحول اجتماعی، ظاهراً مخالف نبود، در حالیکه سردار داؤد برخلاف آنچه ادعا کرده است، زمانیکه که خود حاکم بلا منازع افغانستان بعد از کودتای سرطان شد، نه تنها همه ادعا هایش را پس گرفت، بلکه یک استبداد مخوف ضد دیموکراسی و تحول اجتماعی را بر سراسر کشور گسترده. پس آیا میشود بقول دیروز و عمل فردای وی باور کرد، و آیا چنین دو گونگی باز گوینده یک خصلت هیپوکراتیک نبود که گفتارش را با کرداش در تضاد نگه میداشت و هرچه را ادعا میکرد نه تنها بآن معتقد و متعهد نبود، بلکه هر طرح و گفتارش یک هدف پنهان را می پرورد. نکته جالب آن است، که او در سرایشی قدرت، میخواست دلیلی برای تداوم حکمرانی خویش بیابد، بنا بر آن فقط همین زمان را موقع مساعد برای شروع کار اجتماعی میدانند. و میخواست بعد از یک عمر دیکتاتوری، در یک رژیم مطلقه، خود، کارساز دیموکراسی، در یک رژیم مشروطه باشد. که این امر مبین چندین نیت پوشیده است:

اولاً، او هیچ جنبش مردمی و خواست ملی ای را که از توده مردم آمده باشد، نمی شناسد، و تحول اجتماعی را صرف هبه و بخشش ارباب اقتدار می داند که زمانی باید به آن پرداخت، که فرمان فرمایان موقع آن را مساعد تشخیص کنند، لذا کلیه جنبش های مشروطیت که دلیر مردان آزاده و تحول طلب، خواهان آن بودند، و به خاطر آن به توپ ها بسته شدند، گلوله باران شدند، و یا در زندان های وحشتناک رژیم مستبد افغانستان پوسیدند، و یا جنبش دوره هفتم شوری،

د پانوی شمیره: له ۳ تره

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de
يادونه: دليکنې د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خیر و لولئ

که زندان های سردار محمد داؤد مملو از این مشروط خواهان استوار و جمهوری خواهان سر فراز بود، همه از دیدگاه وی بی موقع بود، که در آخرین تحلیل آن همه مبارز مردان دلیر مستحق آن مجازات های ضد انسانی بودند، زیرا بی موقع به اقدام پرداخته بودند.

در حالیکه جنبش های اجتماعی و سیاسی در افغانستان چهل سال قبل از مکاتیب سردار محمد داؤد توسط پیشگامان تحول و ترقی آغاز شده بود، که فریاد وی برای تحول اجتماعی نه تنها به موقع نبود، بلکه چهل سال دیرتر و ناوقت بود، و اگر به ضرورت های عصر، که وی از آن بسیار یاد میکند، توجه شود، افکار او دو صد سال کهنه بود. مهمتر آنکه، آنچه را او پنجاه سال قبل اشتباه آمیز تذکار داده، امروز پیروان سیاسی اش همان مغالطه را تکرار می کنند که گویا ملت افغانستان، درخواست های برحق سیاسی خویش عجز بود و جریانات و جنبشهای سیاسی، از پختگی لازم برخوردار نبود، و خفقان خونبار رهروان این جنبش هارا در پنجه استبداد، ناشی از کم تجربگی خود آنها میخوانند قلمداد کنند، و یا گناه تشکیلات وابسته بیرونی را به گردن مردم افغانستان اندازند، در حالیکه عمده ترین عامل وجود جریانات وابسته بیرونی، ناشی از خصلت اقتدار وابسته به بیگانه افغانستان بود، که هر عامل بیرونی میتواند در سایه آن نشو نما کند، اما نیروهای وطن خواه و مترقی و ملی در مواجه با خصومت و خشونت ارباب اقتدار به خشن ترین و محیلانه ترین شیوه ها سرکوب میگشتند. که این بحثی است محتاج یک بررسی جامع در وقت دیگر.

اما اگر ما بخواهیم در مورد نسخه انتظار پختگی برای تحول سیاسی و اجتماعی به یک جواب کوتاه پردازیم، بهترین سخن را یک روشن بین غربی به نام "تامس مکالی" میگوید و پرده از روی این نصیحت مکر آمیز بر می دارد، او می گفت «بسیاری از سیاستمداران زمان ما عادت دارند که به مثابه یک پیشنهاد مشهود چنان مطرح کنند که هیچ مردمانی نباید آزاد باشند تا زمانیکه آنها مستحق استفاده از آزادی گردند، این پند فراخور آن احمق در آن داستان کهنه است، او فکر می کرد که به آب داخل نشود تا زمانیکه آب بازی را فرا نگرفته است. اگر انسان ها انتظار بکشند که در بردگی خردمند و شایسته گردند، به یقین آنها تا ابد انتظار خواهند کشید».

هم چنان سردار محمد داؤد از تحول اجتماعی در کنار تحول اقتصادی حرف میزند که گویا در کشور مناسبات اقتصادی در حال پیشرفت است و باید به اصلاحات معنوی پرداخت، غافل از آنکه، ملت واجد هیچ بهبود اقتصادی نبود، فقر و مسکنت و بی خانگی و بی کاری، ستم مالکیت ارضی بر دهقانان، در تحت تسلط سلطنت و حکومت اریسطوکراتیک حافظ مناسبات کهن فیودالیزم در کشور بیداد میکرد، و حتی گرسنه نگه داری ملت، پالیسی مملکت داری بود.

۳- وجودیکه از قانون اساسی جدید و سلطنت مشروطه نام می برد، اما در تمام مکاتیب و در همه آرزومندی هایش برای تغییر، تداوم نقش و موجودیت خودش در تمام دوران این تحول مشهود است و همه مسایل را چنان مطرح میکند که بقای او را آشکار یا پنهان تضمین کند. چنانچه زمانیکه پادشاه در جواب مکتوب اولی اش، به وقت و زمان و اشخاص و رجالی که فردا مسؤولیت عملی ساختن این آرزو را بدوش گیرند اشاره میکند. با آنکه نشان میدهد که شاه می خواهد با ذکر وقت و زمان از یک رفورم آبی طفره برود. ولی آنچه واضح است آنست که اگر احياناً شاه، تن به تحولی بدهد، رجال و شخصیت های دیگری را مد نظر دارد، که سردار محمد داؤد آنرا درک

د پانو شمیره: له ۴ تره

افغان جرمن آنالین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی د لیکنیزې ښې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولی

میکنند و تربیه چنین رجالی را برای مملکت داری، تا آینده نا معلوم می خواهد در دست خویش گیرد (مراجعه شود به مکتوب دوم وی). این امر مؤید آنست که او پایان کارش را استشمام کرده است، و میگوید: « قانون اساسی جدید تصریح خواهد کرد که اعضای خانواده سلطنتی کدام اند و چه حقوق و مزایایی دارند». او نمیگوید که حدود امتیازات خاندان سلطنت باید در قانون اساسی جدید مشخص شود، بلکه میگوید که باید در قانون اساسی تصریح شود که خاندان سلطنتی کدام اند و چه حقوق و مزایایی دارند، و این، یا جز تأکید بر امتیازات اریسطوکراتیک چیز دیگری نیست. و یا آنکه می خواهد با تصریح و تعیین اعضای خانواده سلطنتی، در قانون اساسی خودش، حدود اعضای خانواده سلطنتی را در محور همسر و فرزندان شاه، محدود کند، و خود را که منسوب به خاندان میخواند، نه مربوط به خانواده سلطنتی، از قید پرنسپ یک رژیم مشروطه بیرون بکشد.

زیرا میدانست که در یک رژیم مشروطه، که حکومت مسؤل و جوابده ملت میباشد، وجود اعضای خاندان سلطنتی در قدرت سیاسی، این مسؤولیت حکومت را در برابر ملت و نمایندگان آن تضعیف میکند. مهمترین وجه تمایز یک رژیم مطلقه از مشروطه آنست که، در رژیم مشروطه، دیگر شخص سلطان و اعضای خانواده وی از مسؤولیت سیاسی کنار میروند، زیرا از مسؤولیتی برخوردار اند که وظایف پر مسؤولیت سیاسی، با مسؤولیت اجتماعی آنها تصادم میکند.

۴- وی در طی پیشنهادات خود از کمیسیونی برای تجدید قانون اساسی، به اساس سلطنت مشروطه، بر اساس یک حزب و دو حزب تذکار می دهد.

اگر هدف وی از دیموکراسی و تحول سیاسی، سیستم یک حزبی باشد که متکی بر سانترالیزم دیموکراتیک است، در این صورت او از یک رژیم سیاسی دیکتاتوری، شبیه اتحاد شوروی و کشورهای اروپای شرقی اقمار شوری و یا چین صحبت میکند، که در این سیستم ها وجود احزاب متعدد بیهوده پنداشته می شوند، زیرا حزب مسلط جامعه، خود را یگانه نماینده تمام و کمال مردم می شناسد و هر نوع تفکر متفاوت و تجمع بدور سایر حلقات سیاسی را، ضدیت با رژیم حاکم و حزب بر سر اقتدار میداند، و هر که به آن بگراید، مهر ضد مردمی می خورد و محکوم می گردد. که اگر هدف سردار محمد داؤد، چنین سیستم یک حزبی است، او حامی دیکتاتوری است.

هرگاه از یک سیستم دو حزبی میگوید، و هدفش امریکا و انگلستان و مالتا و گانا و غیره است. این بیانگر فقدان اطلاع وی از اصول حقوق اساسی است، بدین معنی که او صرف دو حزب را برطبق قانون اساسی خویش مجال میدهد، درحالیکه احزاب دوگانه در ملل فوق الذکر، محصول یک تعامل سیاسی انتخاباتی هستند، نه قانونی، یعنی قوانین اساسی این کشورها صرف دو حزب را سجل نمیکند، بلکه در آنها احزاب و سازمانهای سیاسی متعدد حق و مجال فعالیت دارند و میتوانند در کسب قدرت سیاسی مداخله و مجال داشته باشند، منتهی شرایط سیاسی را بگونه ای عیار کرده اند که در اخیر انتخابات، صرف دو حزب، رو در رو می ایستند، که امروز این تعامل به شدت مورد اعتراض اکثریت مردم این جوامع است و چنین طرز العمل را یک توطئه در جلوگیری از آرای مختلف جامعه می شناسند.

پایان بخش اول

ادامه دارد

د پانو شمیره: له ۵ تر ۵

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلپکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولئ